

# جامعه‌شناسی توسعه

نوشته دکتر علی اسدی

در نیمه دوم قرن حاضر هیچ مسئله‌ای به اندازه توسعه ذهن سیاستگذاران و اندیشمندان جهان سوم را به خود مشغول نکرده است، توسعه از یک سو بیانگر آرزوها و رویاهای جوامع واپس مانده و فقیر است که می‌خواهند طلسم عقب ماندگی را بشکنند و از دور باطل فقر و جهل خود را رها سازند و از سوی دیگر منشاء بسیاری از ناکامیها، سرخوردگیها، از خود بیگانگیها، بی‌ثباتیها، وابستگیها، تضادها و دوگانگیهای اجتماعی و فرهنگی در این کشورها بوده است. از جنگ دوم جهانی که تب توسعه به دنبال گسترش نظام ارتباطات و رسانه‌های همگانی و حمل و نقل و جهانگردی و آشنایی ملت‌های واپس مانده با پیشرفتهای جهان صنعتی بالا گرفت، آرزوی تحقق جامعه‌ای مرفه، سالم و پیشرفته در اذهان زنده شد و تاریخ نیم قرن گذشته در کشورهای واپس مانده با تلاش در جهت پیشرفت و توسعه درآمیخت.

تجربه توسعه در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد هرچه کشورهای واپس مانده در راه پرپیچ و خم و صعب‌العبور توسعه بیشتر پیش رفته‌اند، بیشتر با مشکلات آن آشنا شده‌اند و امید خود را به رسیدن به قله توسعه یافتگی بیشتر از دست داده‌اند. تنها تعداد کمی از این کشورها توانسته‌اند بر این مشکلات و تنگناها فائق شوند، و خود را از این دور باطل نجات دهند.

راستی چرا؟ چرا دست‌آورد اغلب کشورهای جهان در زمینه توسعه و صنعتی شدن ناچیز است؟ تنگناهای اصلی کجاست و چگونه باید بر آن غلبه کرد؟ آیا اصولاً می‌شود از تلاش در جهت توسعه و صنعتی شدن دست کشید؟ آیا می‌توان همین ساختار اقتصادی گذشته را حفظ کرد؟ این پرسشهایی است که باید برای آن پاسخهایی یافت. ولی برای آنکه بتوانیم به این پرسشها پاسخ دهیم، لازم است فراگرد توسعه را بشناسیم.

توسعه را می‌توان مجموعه فعالیت‌هایی برای هدایت جامعه در جهت ایجاد شرایط مطلوب زندگی بر اساس نظام ارزشی مورد پذیرش جامعه تعریف کرد. پس توسعه طیفی از تغییرات بهم پیوسته در جهت تأمین نیازهای رو به گسترش جامعه است. به عبارت دیگر توسعه فراگردی است که شرایط زندگی نامطلوب را به شرایط مطلوبی تبدیل می‌کند. در جامعه‌شناسی، نوسازی - که مفهومی وسیع‌تر از توسعه به مفهوم اقتصادی آن است - مطرح می‌شود. نوسازی تحولی است در نهادهای سیاسی و حقوقی، در نگرشها و رفتارهای فردی و جمعی و پیشرفت تکنولوژی و رونق و شکوفایی اقتصادی، نوسازی از یک سو شامل هدف‌هایی است که کشورهای در حال رشد در تحقق آن تلاش می‌کنند مانند رفاه، استقلال سیاسی و عدالت اجتماعی. در این صورت نوسازی مجموعه‌ای از اعتقادات و باورهاست که می‌خواهد جامعه‌ای بهتر، عادلانه‌تر و شرافتمندانه‌تر را متحقق سازد. از سوی دیگر نوسازی شامل فراگردی است که به تلاشهای ملت‌های در حال رشد در جهت پیشرفت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اشاره دارد. این فراگرد حاوی برنامه‌هایی در زمینه صنعتی شدن، توسعه کشاورزی، گسترش آموزش همگانی، و تثبیت نظام سیاسی، می‌باشد.

تنوع کشورهای در حال رشد یعنی تنوع در سنتها، نظامهای اقتصادی، منابع، نیازها و موقعیت جغرافیایی و بین‌المللی، ایجاب می‌کند که الگوهای رشد و توسعه هر کشوری با کشور دیگر متفاوت باشد. در یک کشور مثلاً جمعیت مسئله حاد است، در کشور دیگر انتقال تکنولوژی مسئله حیاتی است، در کشور سوم باید روند شهرنشینی تسریع شود، در کشور چهارم لازم است حتماً این روند معکوس شود. از این جهت برنامه‌ریزی توسعه در کشورها بر حسب شرایط خاص آن کشور تدوین گردد. بطور کلی نوسازی با توسعه فراگیر پیش از همه از جنبه‌های آینده‌نگری برخوردار است که هدفهای آن را رفاه اقتصادی پویایی سیاسی، تساوی اجتماعی، شکوفایی فرهنگی و علمی تشکیل می‌دهد و باید به عنوان یک فراگرد برون‌زا با ویژگیهای اقلیمی، فرهنگی و منابع یک کشور انطباق داده شود.

## تعماریف توسعه

تاکنون تعاریف گوناگونی در ادبیات از توسعه شده است که هر کدام به وجهی از این فراگرد پیچیده و چند وجهی را مورد توجه قرار داده است. برخی از نویسندگان از صنعتی شدن، برخی از رشد اقتصادی، برخی از توسعه سیاسی و عده‌ای هم از نوسازی (مدرنیزاسیون) جوامع سنتی سخن گفته‌اند و مقصود همه اینها هم شاید همان توسعه باشد که به خاطر پیچیدگی و پویایی فراگرد آن تجلیات گوناگونی به خود گرفته است. در اینجا سعی می‌کنیم برخی از این تعاریف را ارائه دهیم.

نخست به صنعتی شدن و توسعه اقتصادی می‌پردازیم:

صنعتی شدن جستجوی بهره‌وری دائم‌التزاید کار است از طریق نوآوری تکنولوژیک و سازماندهی عقلایی کار. در اینجا صنعتی شدن بیشتر ارتقاء بهره‌وری کار را در برمی‌گیرد و خود بخشی از توسعه و رشد اقتصادی است.

توسعه اقتصادی عبارت است از: به کارگیری عوامل اقتصادی گوناگون به منظور افزایش درآمد سرانه، ارتقاء سطح زندگی و بهبود شرائط زیست است.

توسعه یا نوسازی مفاهیمی است که صنعتی شدن و رشد اقتصادی را هم در برمی‌گیرد و آن عبارت است از: مجموعه فعالیت‌هایی که جامعه را به سوی زندگی بهتر و متوازن جمعی و گروهی و تأمین نیازهای افراد جامعه را در جهت خیر و صلاح آن سوق می‌دهد. در اینجا باید توجه داشت که مفهوم توسعه فراگیر و یا نوسازی به داوری ارزشها متکی است. اقتصاددانان بیشتر بر ارتقاء سطح زندگی تأکید می‌گذارند، جامعه‌شناسان معتقدند که ارتقاء سطح زندگی خود با نظام ارزشی جامعه در ارتباط است و هر جامعه‌ای از ارتقاء سطح زندگی برداشت خاصی دارد و به یک اندازه به آن اهمیت نمی‌دهد. محتوی آموزش جامعه از یک سو باید پاسخگوی نیازهای رشد اقتصادی باشد و از سوی دیگر برای ساختن انسانی که در نظام ارزشی آن جامعه آرمانی محسوب می‌شود، بکوشد. در اینجا است که می‌بینیم الگوهای توسعه نمی‌تواند بدون توجه به ارزشهای فرهنگی جامعه تدوین شود، هر چند توسعه وجوه مشترکی از جهت جهانی هم دارد که می‌تواند مبنایی برای مقایسه میزان توسعه‌یافتگی کشورها با یکدیگر قرار گیرد.

«الکس آنجلس» یکی از پژوهشگران که روی توسعه فردی کار کرده است، شش وجه

مشترک برای مقایسه میزان توسعه یافتگی جوامع ارائه داده است:

۱ - آمادگی برای پذیرش اندیشه‌های نو و آزمودن شیوه‌های تازه.

۲ - آمادگی برای بیان نظر.

- ۳ - علاقه‌مندی به حال و آینده به جای علاقه شدید به گذشته.
- ۴ - وقت‌شناسی و گرایش در جهت سازمان دادن و برنامه‌ریزی کردن و افزایش کارایی، قابل محاسبه دانستن پدیده‌ها و برخورد منطقی با مسائل.
- ۵ - اعتقاد به علم و تکنولوژی به عنوان وسیله‌ای برای کشف و شناخت.
- ۶ - اعتقاد به اینکه همه مردم حقوق مساوی دارند.

پس فراگرد توسعه هم یک فراگرد عینی است و هم ذهنی و ارزشی و از این جهت تعریف کاملاً عینی نمی‌توان برای آن ارائه داد و همیشه تا حدی مبتنی بر ارزش خواهد بود. از آن گذشته هر یک از علوم اجتماعی همان‌طور که گفتیم، بر یکی از وجوه این فراگرد انگشت می‌گذارند. در حالی که اقتصاددانان افزایش درآمد سرانه را هدف می‌گیرند جامعه‌شناسان به تکثر و تنوع و پاره‌افزایی نهادها علاقه نشان می‌دهند. دانشمندان علوم سیاسی به افزایش میزان و مشارکت و دگرگونی نهادهای قدرت در جامعه اشاره دارند و روانشناسان به انعطاف‌پذیری ذهنی و همدلی و انگیزه یک موفقیت توجه نشان می‌دهند، زیرا فرد را هدف می‌گیرند. روانشناسان معتقدند اساساً خصوصیات فردی باعث تحرک جامعه می‌شود و جامعه‌ای توسعه پیدا می‌کند که افراد آن ظرفیت کشف اسرار طبیعت و به کارگیری دانش برای تأمین زندگی بهتر داشته باشند. از این جهت قبل از همه افراد باید به نحوی تربیت شوند که اعتماد به نفس، شهامت و جرئت خطر کردن پیدا کنند و برای کسب موفقیت انگیزه قوی داشته باشند، به زندگی با دیده خوشبینی بنگرند و به آینده بیشتر از گذشته بها بدهند.

از دید برخی دیگر از دانشمندان توسعه زمانی تحقق پیدا می‌کند که انسانها مهارت‌های کافی برای زندگی در جامعه پیچیده را پیدا کرده باشند و با کسب مهارت‌های فنی بتوانند تکنولوژی روز را به کار گیرند، و همچنین یافتن مهارت‌های فرهنگی و اجتماعی بتوانند خود را با اوضاع و احوال پیچیده جامعه امروز انطباق دهند. در نتیجه برای آنها مسئله مهم یادگیری است و اصولاً توسعه را قبل از هر چیز فراگرد یادگیری می‌دانند.

دانشمندان علوم ارتباطی به گسترش شبکه اطلاعات و ارتباطات در جامعه اهمیت می‌دهند و آن را یکی از پیش شرط‌های هر نوع توسعه‌ای می‌دانند زیرا معتقدند که اساس جامعه امروز بیشتر بر اطلاعات و ارتباطات قرار گرفته است.

البته تمام دانشمندان و پژوهشگرانی که برای توسعه مطالعه کرده‌اند، کم و بیش به آثار منفی و مخرب آن هم اشاره دارند. توسعه باعث افزایش تنشها و کشمکشهای اجتماعی و سیاسی می‌شود، و در نتیجه کمتر جامعه‌ای است که پس از یک دوره سریع توسعه با اغتشاش

مواجهه نشده باشد. همچنین توسعه غالباً تنازعه‌های نژادی و قومی را به ویژه در کشورهای که از این جهت دارای بافت ناهمگون باشند، تشدید می‌کند. از جهت روانی، تشنج و سر و صدا و تراکم و جابجایی و دگرگونی و انفجار انتظارات و افزایش سرخوردگیها باعث افزایش بیماریهای عصبی و روانی می‌شود، زیرا توسعه همه چیز را دگرگون می‌کند و افراد نمی‌توانند با این تغییرات خود را سازگار کنند.

در همین زمینه برخی از پژوهشگران معتقدند ناهنجاریهای اجتماعی و خشونت و کج رفتاریها افزایش پیدا می‌کند و نابسامانیهای رفتاری گسترش می‌یابد.

### شاخصهای توسعه

از آنجا که فراگرد توسعه فراگرد چندوجهی و پیچیده‌ای است، نمی‌توان برای آن شاخص واحدی پیدا کرد در نتیجه باید تمام وجوه (توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و...) را مورد سنجش قرار داد. از اینجاست که هنوز از جهت روش شناختی شاخصی که بتواند تمامی این فراگرد پیچیده را به صورت کمی بیان کند، پیدا نشده است. در ادبیات موجود درباره توسعه به سنجش بسیاری از ابعاد توسعه پرداخته شده است، از جمله به فلسفه و مفهوم توسعه، نقش و تناسب شاخصها، اهمیت عوامل گوناگون به عنوان شاخصهای توسعه، کمی کردن شاخصهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. در حال حاضر شاخصهای زیر از میان شاخصهای موجود بیش از همه مورد توجه قرار دارد:

- ۱ - درآمد سرانه.
- ۲ - توزیع درآمد.
- ۳ - امید به زندگی.
- ۴ - ساختار جمعیت.
- ۵ - درصد شهرنشینی.
- ۶ - درصد بیکاری.
- ۷ - ساختار اشتغال.
- ۸ - مصرف سرانه انرژی.
- ۹ - نسبت دانش‌آموزان و دانشجویان به کل جمعیت.
- ۱۰ - نسبت پزشک و تخت بیمارستان به ۱۰۰۰ نفر جمعیت کشور.
- ۱۱ - میانگین افراد بر حسب اطاق.
- ۱۲ - میزان رشد تولید ناخالص ملی.

۱۳ - هزینه‌های پژوهش و توسعه به نسبت تولید خالص ملی.

۱۴ - ارزش میزان مبادلات بین‌المللی.

۱۵ - نسبت دانشمندان به مهندسين و مبتكرين به كل نيروي انساني.

تاکنون رایج‌ترین و ساده‌ترین شاخص رشد و توسعه درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی بود. تولید ناخالص ملی مجموعه ارزش افزوده کالاها و خدماتی است که در کشوری طی یک سال تولید شده است. این شاخص این حسن را دارد که خلاصه اطلاعات کمی گوناگونی است که در یک عدد متبلور شده است. ولی در عین حال این ضعف را هم دارد که از یک سو سهم هر یک در بخشهای اقتصادی را به روشنی بیان نمی‌کند و از سوی دیگر تنها وجه اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهد و از میزان رشد سایر حوزه‌ها اطلاعی بدست نمی‌دهد. از این جهت این شاخص باید با شاخصهای دیگر کامل شود. در سالهای اخیر شاخص مهم دیگری مورد استفاده قرار گرفته است، و آن درصد هزینه‌هایی از تولید ناخالص ملی است که صرف تحقیق و پژوهش می‌شود. این امر ناشی از این واقعیت است که بسیاری از کشورهای صادرکننده نفت به درآمدهای سرانه بالایی دست یافتند، بدون آنکه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آنها رشد و توسعه یابد. از این جهت امروز شاخص درآمد سرانه نمی‌تواند برای ارزیابی میزان رشد و توسعه کشورهای جهان سوم، شاخص معنی‌داری باشد و نمی‌تواند پیچیدگی این فراگرد را بیان کند.

علاوه بر آن برای جبران نارساییهای شاخص درآمد سرانه ملی، از شاخصهای دیگری مانند درصد هزینه‌های دولت به نسبت تولید ناخالص ملی، درصد ارزش افزوده و صادرات به نسبت تولید ناخالص ملی، درصد توزیع درآمد ملی میان طبقات اجتماعی، و گروههای شغلی هم استفاده می‌شود. برای اندازه‌گیری توسعه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از درصد رشد جمعیت، میزان شهرنشینی، میزان باسوادی، سطح تحصیلات، مرگ و میر کودکان، تعداد تلفن و رادیو و تلویزیون بر حسب هزار نفر، یا تیراژ نشریات، (کتاب، روزنامه و مجله) به نسبت جمعیت، میزان شرکت در انتخابات، تعداد سازمانهای سیاسی و صنعتی و اجتماعی و اعضای آنها به نسبت جمعیت هم استفاده می‌شود. به علاوه میان توسعه فردی یا گروهی و توسعه ملی تفاوت وجود دارد. گاهی درآمد سرانه ملی بالا می‌رود ولی برخی از گروهها یا قشرهای جامعه فقیرتر می‌شوند.

### سنت و تجدد

علی‌رغم وضع متفاوت کشورهای در حال رشد و علی‌رغم الگوهایی که برای توسعه انتخاب می‌کنند، آنها وجوه مشترکی دارند که آثار مهمی بر نرخ رشد، الگوها و نتایج فراگرد توسعه دارد.

در مرحله اول اکثریت جمعیت این کشورها دچار فقرند، به این معنی که بیشترین ثروت جامعه غالباً در دست گروه کوچکی از نخبگان جامعه و طبقه بالا متمرکز است. طبقه متوسط هر چند وجود دارد، ولی از جهت تعداد قلیل است و اگر با طبقه حاکم همکاری نداشته باشد از نظر سیاسی نقشی ندارد.

در این کشورها علی‌رغم چند شهر بزرگ، اکثر مردم در روستاها زندگی می‌کنند و نیروی انسانی اساساً به کشاورزی اشتغال دارد. صنعت در مراحل اولیه رشد است، و قدرت سیاسی در دست نخبگان سنتی جامعه یا نظامیان است. این جوامع از جهت ساختاری اساساً سنتی محسوب می‌شوند.

### سنت‌گرایی ساختاری

سنت‌گرایی ساختاری مفهومی است نسبتاً ساده و روشن. جامعه سنتی جامعه‌ای است که علاوه بر سنت‌گرایی ساختاری دارای نظام ارزشها، باورها و نگرشهای سنتی است. یکی از ویژگیهای نظام ارزشی سنتی تقدیرگرایی و پذیرش وضع موجود است و اینکه فرد تصور می‌کند شیوه زندگی که بدان عادت کرده است بهترین شیوه ممکن است، و از هر نوع تغییری در آن گریزان است و به طور کلی از هر چه برایش ناآشناست، وحشت دارد و آن را طرد می‌کند و به هر چه برایش آشناست دلبستگی دارد و سعی می‌کند آن را حفظ کند و همان‌طور به نسلهای بعدی انتقال دهد.

ولی برخی از نویسندگان معتقدند که سنت‌گرایی ساختاری و باورهای سنتی همیشه لزوماً با هم همراه نیستند. زیرا سنت‌گرایی ساختاری کم و بیش در کشورهای پیشرفته هم دیده می‌شود. از دید جامعه‌شناختی سنت‌گرایی ساختاری شامل آن نوع جوامعی می‌شود که هنوز از نظر ساختاری قوام نیافته‌اند و بافت و ساختاری اجتماعی آنها انسجام کامل پیدا نکرده است. چنین جوامعی هنوز در مرحله اجتماعات محلی (Community) هستند و به مرحله جامعه Society وارد نشده‌اند، به عبارت دیگر اینها جوامع قبیله‌ای و عشیره‌ای و روستایی هستند که هنوز جوامع کوچک محلی و قومی در آنها به طور کامل در جامعه کل یا دولت ملی ادغام نشده است و به صورت ملت واحد در نیامده‌اند.

این جوامع محلی که به اصطلاح «توینیس» (gemeinshaft) نامیده می‌شوند غالباً روی افراد خود نظارت شدیدی دارند و از این جهت افراد سعی می‌کنند رفتارهای خود را دقیقاً با موازین و عرف جامعه محلی تطبیق دهند، زیرا عدم رعایت آن نتایج ناگواری برایشان دارد. زندگی افراد از تولد تا مرگ در این جوامع محلی (روستا، ایل و ...) سپری می‌شود و امکان کمتری برای تماس با دنیای خارج پیدا می‌کنند. از این جهت به جامعه محلی خود احساس تعلق و وفاداری شدیدی دارند.

این نوع سازمان اجتماعی طبیعی است که در برابر هر نوع برنامهریزی یا دگرگونی جامعه مقاومت ایجاد می‌کند.

تولید در چنین جوامع کوچکی دستی و با کارایی پایین است ولی اگر تولید بخواهد به صورت انبوه درآید، لازم است که در میان این واحدهای جدا مانده از هم رابطه و همکاری برقرار شود. و این خود مستلزم سازمانهای گسترده و شکل‌گیری دیدگاههای وسیع‌تر و ذهنیتی انعطاف‌پذیرتر و روحیه‌ای تازه در افراد است که بتوانند با افراد و گروههای ناآشنا و غیر بومی آمیزش یابند و با خلق و خوی آنها سازگاری پیدا کنند.

همین‌طور شکل‌گیری نظام بازار که نهادی بسیار پیچیده است، نه تنها مستلزم تکوین سازمانهای اداری بزرگتر است، بلکه به جهت‌گیری فکری تازه‌ای هم نیاز دارد.

### نسبت گرایی

باید دید چرا ساختارهای سنتی این قدر در برابر تغییر مقاوم هستند؟ این به خاطر آن است که سنت گرایی از این ساختارها حمایت می‌کند. همان‌طور که گفته شد سنت گرایی بر این تأکید دارد که آنچه مرسوم است خوب است و تنها راه همین است. مثلاً در یک ایل یا روستای سنتی سرسپردگی به خان یا مالک عرف و عادت است زیرا در گذشته چنین بوده و پس از این هم باید چنین باشد.

البته این سنت گرایی که در اینجا توصیف شده است، نوع آرمانی دارد و در واقعیت جهان امروز کمتر جامعه‌ای پیدا می‌شود که حتی روستاهای دور افتاده آن توانسته باشد خود را از تحولات جهان معاصر دور نگه دارد. به هر حال کشاورزی سنتی هم مجبور است برای افزایش محصول از کود، بذر و تکنولوژی جدید کشاورزی استفاده کند. به تدریج مدرسه و سازمانهای دولتی به آن نفوذ می‌کنند، جاده و شبکه برق کشیده می‌شود و وسایل حمل و نقل امروزی بدان راه می‌یابد و جهان بسته آن را می‌شکافد و آن را با دنیای بیرون متصل می‌سازد و تمام اینها تغییرات بزرگی در جامعه روستایی ایجاد می‌کند.



## آثار اجتماعی و اقتصادی توسعه

در روند توسعه، اقتصاد ساده و بخور نمیر جامعه سنتی هم از نظر تکنولوژیکی و هم از نظر شیوه‌های تولید، دگرگون و پیچیده می‌شود. اقتصاد جامعه سنتی، اقتصادی است که در آن به طور مستقیم از منابع استفاده می‌شود. منابع انرژی، باد، آب و زغال است. اقتصاد تقریباً از نظر نوع تخصیص و تقسیم کار ساده است. «بهره‌وری» در اقتصاد سنتی کم است. از این رو امکان ذخیره‌سازی زیاد نیست و در نتیجه جامعه سنتی از نظر اقتصادی در مرحله کمیایی و اقتصاد بخور و نمیر زندگی می‌کند. همراه با توسعه به تدریج بهره‌وری بالا می‌رود و تقسیم کار پیچیده‌تر می‌شود و بافت اقتصاد از حالت سنتی خارج می‌گردد.

از نظر اجتماعی نیز همین دگرگونی در بافت اجتماعی رخ می‌دهد. زیرا بافت اجتماعی نمی‌تواند از بافت اقتصادی جدا باشد. در روند توسعه، بافت اجتماعی پیچیده می‌شود و از نظر ترکیب دچار تنوع و تکثر شده قشر بندی تازه‌ای در آن پدید می‌آید و قشر بندی ساده جامعه سنتی جای خود را به ترکیبات بسیار درهم تنیده و پیچیده می‌دهد. از سوی دیگر، جامعه دچار تحرک می‌شود. جامعه ایستا و جامعه محصور در مکان، با توسعه، مکان را گسترش می‌دهد و شروع به تحرک و مهاجرت می‌کند. در نتیجه شهرهای تازه شکل می‌گیرد و زندگی شهری روابط اجتماعی تازه‌ای را به همراه می‌آورد.

همراه با توسعه اقتصادی می‌بینیم که شهرنشینی افزایش می‌یابد و بخشی از جمعیت از روستاها به شهرها منتقل می‌شود و بسیاری از روستاها به کارخانه‌ها و شهرهای صنعتی تبدیل می‌شوند. در برخی از کشورها، مهاجرت به شهر ابعاد بس گسترده‌تر از حد معمول، به خود می‌گیرد. و پدیده شهرنشینی در آنها به یکی از مشکلات و معضلات اجتماعی تبدیل می‌شود.

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که شهرنشینی و مهاجرت به شهر حاصل دو مجموعه عوامل مثبت و منفی است. عوامل مثبت عبارتند از: آزادی، دسترسی به انواع تفریحات، بهداشت، اطلاعات و همه خدماتی که زندگی در شهر را جاذب می‌کند، همگام با آن عواملی دیگر نیز وجود دارد که باعث خروج افراد از روستا می‌شود و از جمله این عوامل می‌توان به پایین بودن بهره‌وری روستاها و عدم امکان و اشتغال و دستیابی به یک زندگی مرفه، پایین بودن سطح فرهنگ و آگاهی و اقتصاد ناکارآی روستا و افزایش جمعیت اشاره کرد. کشورهای رو به رشد با مشکل مهاجرت سیل آسای روستاییان به شهرها و پدیدار شدن کمربندهای فقر و بدبختی و زندگی در حلیه آبادها در اطراف شهرها رو به رو هستند. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که شهرها از نظر امکانات رفاهی، خدماتی و شغلی به مقدار زیاد قدرت

جذب این سیل انسانی را ندارند و به تدریج مهاجرتها مسئله ساز می‌شوند. این پدیده کم و بیش همه کشورهای رو به رشد را فرا گرفته است و به آن اصطلاحاً «شهرنشینی بی‌قاعده» گویند.

نوع مهاجرتها با هم تفاوت دارند. یا فصلی است یا دائمی و نوع کنش و واکنش بین شهر و روستا نیز کم و بیش متفاوت است. به هر حال همراه با توسعه اقتصادی نوعی تحرک اجتماعی رخ می‌دهد که هم مثبت است و هم منفی.

تحول دیگر، در بعد خانواده است. جامعه سنتی برد و محور اصلی شکل می‌گیرد:  
الف - خانواده

ب - سلسله مراتب سنتی.

این دو به طور متقاطع همدیگر را قطع می‌کنند.

خانواده بنیان اصلی جامعه سنتی است و شبکه وسیعی را در برمی‌گیرد که اساساً دو یا سه نسل را شامل می‌شود. پدر، پسر، عروس و داماد. در مجموعه‌ای بزرگ با هم زندگی می‌کنند که شیوه رایج زندگی خانوادگی در روستاهاست. اما با پدیدار شدن شهرنشینی و صنعت شدن، نمی‌توان این ساختار را حفظ کرد و از هم متلاشی می‌شود. زیرا از نظر بازار شغل نمی‌توان برای همه اعضای خانواده در یک محل کار تهیه کرد، افراد خانواده چه بسا برای تأمین معیشت، به هر جا که بازار طلب کند، بروند. از نظر مسکن نیز، گرانی و محدود بودن فضای مسکونی مانع زندگی دسته جمعی آنهاست. بدین ترتیب خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای و زن - شوهری تجزیه می‌شود.

از سوی دیگر، عوامل فرهنگی چون سواد، آگاهی و سطح اطلاعات به بالا رفتن توقعات منجر می‌شود که به کمک بسیاری عوامل دیگر باعث رواج خانواده هسته‌ای و فردگرایی را بیشتر به دنبال می‌آورد. جمع‌گرایی جامعه روستایی در اصل از نظر اجتماعی ویژگی اجتماع (Community) را دارد. در اجتماع روابط رو در رو و محدود است درست مثل محیط روستا که در آن الفت و روابط صمیمانه حاکم است. به قول تونیس. با صنعتی شدن اجتماع (Community) به جامعه (Society) تبدیل می‌شود که در آن روابط انتزاعی است نه ملموس و مهر و صمیمیت جای خود را به روابط عقلایی حساب شده می‌دهد. خانواده هم از این تحول عمیق بی‌نصیب نمی‌ماند.

همراه با تحول ابعاد خانواده (تجزیه مجموعه و سیطره به نام خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای) کارکردها و وظایف خانواده هم تغییر می‌کند. بسیاری از وظایف خانواده ماقبل صنعت، به نهادهای دیگر واگذار می‌شود، وظایفی چون تعلیم و تربیت تولید و

نگهداری از سالمندان و بیماران به جامعه داده می‌شود. و به همان میزان نقشهای خانوادگی هم دگرگون می‌شود. نقشهای زن و شوهر. روابط پدر و فرزند و به طور کلی همه روابط خانوادگی دچار تحول می‌شود. نقش پدر به عنوان حامی و سالار خانواده تعلیق پیدا می‌کنند. محدوده اختیارات او تنگتر می‌شود. به طوری که وی مجبور می‌شود اقتدار متمرکز و واحد خود را با هزاران مؤسسه در جامعه تقسیم کند و دیگر آن نفوذ را بر خانواده نداشته باشد.

زن در جامعه سنتی، نقش کنش پذیرتر و غیر فعال تری دارد. با محدود شدن وظایف خانواده و آمدن به شهر، زنها فرصت می‌یابند کاری خارج از خانواده پیدا کنند که به آنها استقلال مالی می‌دهد. از سوی دیگر، دسترسی به امکانات آموزشی به آنها خودآگاهی تازه و حقوقی اعطا می‌کند. مقام و موقعیت زن به تدریج در جامعه شهری ارتقاء یافته و مشارکت اجتماعی و اقتصادی بیشتر پیدا می‌کند و موقعیت و پایگاه اجتماعی اش بالا می‌رود و در خانه و تصمیم‌گیریهای خانواده هم نقش فعالتری می‌یابد.

در رابطه با کودکان، جوانان و یا به طور کلی فرزندان، این تحولات به شکل دیگری رخ می‌دهد. بچه‌ها به علت تحصیل، احتمالاً بیش از پدر خود از سواد و معلومات بهره‌مند می‌شوند. در نتیجه اقتدار محض پدر را نمی‌پذیرند. از سوی دیگر جامعه جدید بیشتر بر مبنای آموزشی شکل می‌گیرد تا تجربه. یکی از دلایل اقتدار پدر در خانواده سنتی این بود که وی صاحب تجربه بود. ولی در جامعه جدید دیگر تجربه عامل اقتدار نیست بلکه سواد و تحصیلات هم نقشی دارند. بدین ترتیب می‌بینیم که در جامعه صنعتی مقام و پایگاه اجتماعی سالخوردهگان تنزل پیدا می‌کند.

نظام سنتی بر مبنای تجربه شکل می‌گیرد. پیران صاحب تجربه که از بیشترین احترام برخوردار بودند، با مطرح شدن آموزش و دانش، تجربه تنها منبع ذخیره معرفت شمرده نمی‌شود بلکه شأن و مقام و موقعیت علمی افراد هم مطرح نظر قرار می‌گیرد. تحول دیگر در زندگی سالخوردهگان، این است که در نظام سنتی، آنها در داخل خانواده زندگی می‌کردند و جزیی از آن بودند ولی در جامعه جدید، خانواده دیگر نمی‌تواند بار پیران را بر دوش کشد. این خود در جوامع صنعتی به مسئله‌ای مهم تبدیل می‌شود که می‌تواند آن را از آسیبهای اجتماعی این جوامع محسوب داشت.

مسئله دیگر، تعارض نسلهاست. هر قدر شیوه جدید زندگی باعث جدایی بیشتر نسل جوان و نسل پیر شود، به همان میزان سوء تفاهات و تعارضها تشدید می‌شود. یکی از مشکلات جوامع در حال توسعه، عصیانهای جوانان و درگیری شدیدی است که آنها با نسلهای گذشته پیدا می‌کنند. جالب آنکه در جوامع توسعه یافته پس از یک دوره شدید

تعارضهای طبقاتی در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، به تدریج این تعارضها به تعارض بین نسلیها تبدیل شد که یکی از آثار و نتایج نامطلوب آن توسعه عصیان جوانان است. از نظر بافتهای سازمانی، هر قدر نهادهای سنتی مثل خانواده در جامعه در حال توسعه ضعیف‌تر و محدودتر می‌شود و برای حمایت از فرد و توانایی کمتری پیدا می‌کند، افراد بیشتر به عضویت جمعیت‌های انتخابی و قراردادی، مثل انجمنها و احزاب تماس پیدا می‌کنند. در واقع افراد با پیوستن به این اجتماعات می‌خواهند خلاء عاطفی ناشی از سستی روابط خویشاوندی را پر کنند. در جامعه جدید انسان، دیگر آن ایمنی جامعه سنتی را ندارد. به فضایی ناآشنا پرتاب می‌شود و باید گلیم خود را به تنهایی از آب بکشد. هر فردی با پیوستن به اجتماعات و گروه‌بندیها می‌خواهد موجودیت خود را حفظ کند. کارگران، مصرف‌کنندگان و دیگر گروه‌های اجتماعی نیازمند سازمانهایی می‌شوند که حقوق آنها را حفظ کند این خود انگیزه ایجاد سازمانهای گوناگون انتخابی در جوامع رو به رشد است. تنوع و گوناگونی این اجتماعات با انواع نیازهایی که در سطح جامعه وجود دارد، متناسب است. از این رو در کشورهای صنعتی انجمنهای زیادی از انجمن حمایت مصرف‌کنندگان تا انجمن حمایت حیوانات دیده می‌شود.

همراه این تحول، جامعه بوروکراتیزه شده و نظام اداری رشد می‌یابد، در نتیجه، روابط پیچیده می‌شود. ساختارها و روابط پیچیده جامعه جدید برای افراد سنتی آشنا نیست و نهایتاً این بوروکراتیزه شدن اجباری باعث اجتماعی، باعث بسیاری عوارض روانی - اجتماعی از قبیل از خود بیگانگی می‌شود. روستایی سابق وقتی با کسی مشاجره یا دعویایی داشت، می‌دانست باید به چه کسی مراجعه کند. ولی اینک بوروکراسی موجود را نمی‌فهمد و خود را با سیستم، بیگانه احساس می‌کند.

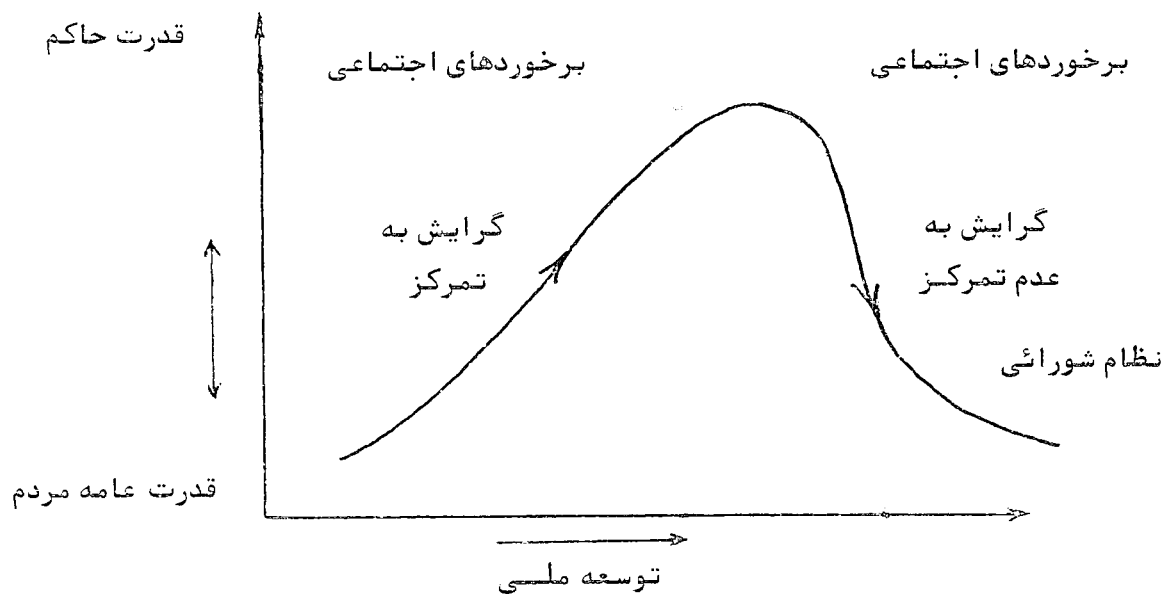
از نظر قشر بندی و طبقات، به دلیل پیچیده شدن نظام اقتصادی و تولید قشر بندیها هم پیچیده می‌شود. هر قشری لایه بندیهای زیادی پیدا می‌کند. فزون بر تفاوتی در زبان، مذهب و آداب و رسوم که از گذشته باعث جدایی افراد از یکدیگر بود، تقسیم بندیهای تازه‌ای نیز پدیدار می‌شود و مرز بندیهای مرسوم را به طور متقاطع قطع می‌کند. برای مثال بین پیشخدمت و وزیر یک وزارتخانه، لایه‌های طبقاتی بسیاری وجود دارد. این لایه‌ها طبقه بندیها بر مبنای درآمد، تحصیلات، شیوه زندگی و بسیاری دیگر تشکیل شده است. در جامعه سنتی طبقات بیشتر شبیه هم بود و طبقه بندی چندانی وجود نداشت.

در واقع در جامعه جدید سلسله مراتب تازه‌ای بر سلسله مراتب گذشته افزوده می‌شود و با آن ترکیب می‌گردد و ترکیبی عجیب و غریب از قشر بندی اجتماعی به وجود می‌آورد.

نخبگان تازه ای، نیز بر نخبگان سنتی افزوده می شود. سرگزیدگان جامعه سنتی غالباً مشخص بودند. مالکین، بانکریان و روحانیون، طبقات ممتاز جامعه سنتی را تشکیل می دادند. اما در جامعه جدید ترکیب نخبگان دگرگون می شود. گروههای تازه ای کسه صاحبان حرفه های تخصصی هستند، پدیدار می شوند و قدرت را با نخبگان سنتی تقسیم می کنند. اینها تکنوگراتها، دانشمندان، مهندسیین و پزشکان و صاحبان حرفه های آزاد هستند که از درآمد و شعور بالایی برخوردارند. نخبگان سنتی و نخبگان جدید برای تقسیم قدرت با هم وارد رقابت می شوند. ولی گاهی هم، در برابر تهدید خارجی، موقتاً با یکدیگر سازش می کنند. اما پس از رفع تهدید، تعارضها، دوباره شکل می گیرد. بدین ترتیب در جامعه در حال توسعه با پدیده ای به نام تکثر نخبگان مواجه می شویم.

تعول دیگر در بعد سیاسی است. نظام سیاسی جامعه سنتی، نظامی است با حوزه اقتدار محدود که غالباً دامنه نفوذ آن از چند فرسنگ فراتر از پایتخت نمی رود، چون دستوری به نوعی دور دست ممکن نیست. قدرت مملوس است و سلطان و حاکم شخص معینی است که حکومت می کند و همه او را می شناسند. با پیچیده شدن تسدریجی بسافت اجتماعی - اداری جامعه، بسافت قدرت از یک سو انزاعی می شود و قدرت بین گروههای مختلف توزیع می گردد و از سوی دیگر قدرت فراگیر می شود و به همه مرزها گسترش می یابد و مرکزیت پیدا می کند و در نظام سیاسی واحدی انسجام می یابد. با این تحولات، مشکل می توان کانون قدرت را شناسایی کرد. در واقع در جامعه پیچیده جدید قدرت نامرئی و پرابهام، جامعه از نظر نحوه رویارویی با قدرت نیز دستخوش دگرگونی می شود. جامعه در حال توسعه می خواهد مشارکت سیاسی را آغاز کند، که در جامعه سنتی مشارکت سیاسی وجود ندارد، زیرا در گذشته قدرت انتخابی نبود و امری موروثی محسوب می شد و بیشتر به چیزی نظیر مالکیت زمین شباهت داشت. در حالی که نظام صنعتی انحصار قدرت را دیگر به رسمیت نمی شناسد و هر صاحب قدرتی باید قدرت را دوباره به دست آورد، زیرا در جامعه جدید قدرت از طریق ارث قابل انتقال نیست و برای به دست آوردن آن باید مردم داوطلبانه، قدرت بخود را به دولتمردان تفویض کنند. این سیستم حکومت پارلمانی یا منتخب است. تمام بنیادهای سیاسی جدید هم بر مبنای همین مکانیزم استوار است. نظام قدرت در گذشته نظام فرهمندی است که از بالا به پایین اعمال می شود و در این جامعه مردم رعایا محسوب می شوند نه شهروند. تحول از رعیت به شهروند، خود مستلزم دگرگونی اساسی و بنیادی در مفهوم قدرت است. تمام نظامهای سنتی بر مبنای قدرتهای فرهمندی شکل گرفته است، اما در نظامهای دمکراتیک جدید، قدرت از پایین به بالا تفویض می شود. یکی از بحرانیهای جهان

امروز، برخورد این دو نظام قدرت است. در جوامع جدید سلسله مراتب قدرت وارونه می‌شود و جوامع در حال رشد نمی‌توانند خود را بر احتی با این نظام مردمی با دموکراسی سازگار کنند. در واقع در این نوع اقتدار قدرت بر عامه مردم مستکی می‌شود. مکانیزمهای انتخابات نیز در واقع مراسم و مناسک تفویض قدرت است. همراه با این تحول رعیت به شهروند و گروههای قومی به ملت تبدیل می‌شوند و سرزمینهای حکام و دوک نشینها و شیخ نشینها و غیره جای خود را به دولت ملی (Nation state) می‌دهند. این تحولات همزمان رخ می‌دهد و مجموعه‌ای است که با توسعه اقتصادی، اتفاق می‌افتد، و وضعیتی آشفته و گیج‌کننده ایجاد می‌کند و نمی‌توان هیچ درک و تصویر روشنی از این جوامع به دست داد. قدرت منتخب با قدرت فرهمندی ترکیب می‌شود و جامعه از نظر سیاسی با بحران مواجه می‌شود زیرا برای جا افتادن نظام پارلمانتاریسم باید تحول اساسی در ذهنیت افراد رخ دهد. افراد باید باسواد شوند و شعور و آگاهیهای فردی داشته و صاحب عقیده نظر و رأی گردند. چون این تحولات رخ نمی‌دهد، نظامهای پارلمانی در حد نظامهای ظاهری باقی می‌مانند. برای افتادن در جاده ناهموار توسعه تحولی همه جانبه لازم است. در ساختار سیاسی تحولی از تمرکز به عدم تمرکز و جلب مشارکت عامه مردم. آموزش همه جانبه در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی راه را برای این تحول باز می‌کند. رابطه توسعه دموکراتیک جامعه با ساختار سیاسی و قدرت در نمودار زیر آمده است:



اگر قدرت به صورت متمرکز و دور از نظارت مردم و خواست آنها باشد، نمی‌توان به رفاه، استقلال و امنیت اجتماعی دست یافت و توسعه ملی ممکن نیست. اما مشاهده می‌شود که تکنولوژی در فضایی که قدرت دیکتاتوری بر آن حاکم بوده و هست، باز هم پیشرفت کرده است. در تحلیل زمینه‌های مناسب رشد تکنولوژی باید به این مسئله توجه شود. شاید به این نتیجه برسیم که توسعه تکنولوژیک در شرایط حکومت دیکتاتوری هم ممکن باشد، اما چندان قابل دوام نخواهد بود. حجم اختراعات، اکتشافات و تعداد دانشمندان کشورهای شوروی و اروپای شرقی به مراتب کمتر از اروپای غربی یا آمریکا و ژاپن است. بحران نگرش شوروی و شوراهای اروپای شرقی در زمینه واپس ماندگی تکنولوژی گواهی است بر این مدعا، به طور کلی روندهای تاریخی حاکم از افزایش مشارکت بیشتر افراد در نظام سیاسی است. از قرون وسطی به این سو ما شاهد پیدایی پدیده‌ای به نام عامه مردم می‌شویم، تاریخ جدید و معاصر در واقع تاریخ حضور مردم در صحنه است که با انقلاب فرانسه آغاز شد و تمامی ساختارهای کهن فئودالیسم را درهم شکست. ولی هرگاه از پدیدار شدن مشارکت سخن می‌گوییم، به معنای مطلق آن نیست. دموکراسی در واقع آغاز دوره‌ای است که مردم مشارکت در سرنواشتشان را تمرین می‌کنند. اما اکثر کشورهای در حال رشد به علت نبود زمینه‌های تجربی مناسب در تاریخ، با موانعی مواجه می‌شوند. اما آنچه مهم است جهت تحول است. بررسی توسعه سیاسی کشورهای در حال رشد نشان می‌دهد که عامل مهم در این فراگرد گسترش سواد، فرهنگ و تکوین فردیت است. اما نباید تصور کرد که نظام قدرت یا سازمان قدرت بدون هیچ عکس‌العملی و به راحتی اختیارات خود را به مردم می‌دهد. این تحول حاصل مبارزه دردناک و طولانی بشر است. با بالا رفتن آگاهی ملتها، مشارکت مردم هم افزایش می‌یابد. اما به طور طبیعی همگام با آن نیز مراکز قدرت در سطح جامعه و در سطح بین‌المللی، ظرفیتهای ظریف‌تری برای فریب ملتها به کار می‌گیرند. هر قدر آگاهی مردم پایین‌تر باشد، راحت‌تر می‌توان اداره آنها را در اختیار گرفت و به عکس هر قدر آگاهی باشند، اداره آن مشکل‌تر می‌شود.

تحول در سطح ساختارهای سیاسی چند بعدی است نه یک بعدی و در سطوح مختلف رخ می‌دهد. اما قدرت در نظام جدید در سطح؛ انسجام می‌یابد. به بیانی دیگر در جریان تحول، قدرتهای جزء در قدرت کل که دستگاه دولت است جذب می‌شوند و دولت به قدرت فراگیر تبدیل می‌شود. در نظام توتالیتار این قدرت تمامی زوایای زندگی فردی را در بر می‌گیرد. نظام سیاسی جدید در غرب نوعی دموکراسی کثرت‌گرا (Pluralism) است. در آن احزاب مختلفی وجود دارد که از مردم دلبری سیاسی می‌کنند. هر حزبی که توانست افکار عمومی را به سوی

خود جلب کند و حمایت آنها را داشته باشد، بیشتر بر مسند قدرت می‌ماند. بدین ترتیب نظام سیاسی با توسعه جامعه به نظامی فراگیر تبدیل می‌شود. نظام مرکزیت می‌یابد و این روندی عمومی است. با تشکیل دولت ملی، جامعه تنها یک دولت دارد. نظامهای فدرال به نسبت کمتر و نظامهای توالتیر به طور کامل بر همه امور نظارت دارند. اما حتی در چنین جوامعی نیز هنگام با آن روندی مخالف نیز شکل می‌گیرد و آن مشارکت روزافزون مردم در نظام سیاسی است. از این روست که انتخابات به طور دائم برگزار می‌شود. پس هر چند قدرت سیاسی به سوی تمرکز و تمامیت گام بر می‌دارد، ولی عوامل عدم تمرکز هم در کار است به طور کلی از جهت تاریخی، روند در جهت افزایش روزافزون آگاهیها و مشارکت مردم در امور است. به همان میزان صاحبان قدرت برای اعمال قدرت خود به تمهیدات ظریفتری متوسل می‌گردند، و مجبور می‌شوند تا سر حد امکان قدرت خود را مشروع جلوه دهند. نوسازی و صنعتی شدن همیشه همراه با مقداری تمرکز قدرت و فراگیر شدن آن است. اما با پیش رفتن و پیچیده شدن بناقت صنعتی قدرت متمرکز از حل مشکلات عاجز می‌ماند و روند عدم تمرکز آغاز می‌شود.

به طور کلی در برخورد اخلاقی با توسعه و تلاش برای تعیین کاربردهای اخلاقی توسعه متوجه خواهیم شد که توسعه، نظیر همه فعالیت‌های بشری یک سلسله آثار مثبت و یک سلسله آثار منفی دارد. و می‌توان گفت که از طبیعتی دو گانه و شاید متناقض برخوردار است. نظیر خود زندگی که هم رنج دارد و هم شادی، مزایا و مضار آن بستگی به برخورد انسانها با توسعه دارد و اینکه جامعه چگونه می‌خواهد درگیر توسعه شود و چه راه‌حلهایی در اختیار دارد؟ نوسازی و توسعه فراگردی دلبخواهی نیست، جامعه در صنعتی شدن یا نشدن چندان اختیاری ندارد. اما اختیار دارد که خوب صنعتی شود یا بد صنعتی شود. پس از تحلیل ابعاد اجتماعی - اقتصادی توسعه، حال به بحث درباره آثار فرهنگی آن می‌پردازیم.

### آثار فرهنگی و آموزشی توسعه

آثار فرهنگی توسعه از این خصلت ناشی می‌شود که فراگرد توسعه فراگردی است که تمام جامعه را اعم از فرهنگی و آموزشی در بر می‌گیرد. از آموزش، بعد دیگری است که در فراگرد توسعه دچار تحول می‌شود. تا زمانی که هدف جامعه سنتی حفظ الگوهای تجربه شده است، به آموزش نیازی ندارد. زیرا تمام الگوهای رفتاری گذشته به نسل بعدی از طریق جامعه‌پذیری منتقل می‌شود. تنها کافی است عده‌ای قلیلی باسواد شوند و میراث ادبی و فرهنگی



گذشته را به حافظه خود منتقل کنند. این نخبگان جامعه‌اند که در عین حال نگهدار میراث فرهنگی گذشته و انتقال‌دهنده آن هستند. بقیه افراد جامعه در محیط فرهنگ شفاهی غوطه‌ور هستند و از آن تغذیه می‌کنند. اما جامعه توسعه یافته تجارب نسلهای گذشته را برای حل مشکلات خود کافی نمی‌داند و برای یافتن راه‌حلهای جدید، مسائل خود تلاش و جستجو می‌کند. لازمه این کار نوآوری است. فرد در جامعه صنعتی باید بیاموزد چگونه تفحص کرده و حقایق را کشف کند؛ در این جامعه آموزش، نظامی کلیدی و جزئی از فراگرد جامعه‌پذیری و ستون اصلی جامعه می‌شود که بدون آن تحقق توسعه ممکن نیست. فرد باید همه چیز را فرا گیرد زیرا بسیاری از حقایق باقی مانده از گذشتگان دیگر مشکل‌گشا نیست. ذهنیت جامعه توسعه یافته، ذهنیتی است عینی، نوگرا، انعطاف‌پذیر، جستجوگر و شکاک.

در زمینه شیوه اشاعه فرهنگ، جوامع توسعه یافته به تدریج بر رسانه‌های همگانی متکی می‌شوند. آموزش و اشاعه فرهنگ در جامعه سنتی، رودر رو، در محیطهای بسیار محدود و غالباً یکسویه، از معلم به شاگرد، با اتکا به داده‌های محدود و بهره‌گیری از حافظه بوده است. رسانه‌های همگانی این روش را در هم ریخته و حوزه اشاعه پیام را گسترش داده و به تدریج فرهنگ را از محدوده تنگ نخبگان خارج و آنرا به همه سطوح جامعه اشاعه داده‌اند. در این راه از شیوه‌های گوناگون و از همه امکانات برای انتقال پیام استفاده می‌شود و جامعه به یک حوزه فرهنگی - اطلاعاتی تبدیل می‌گردد، که نهایتاً به دگرگونی جامعه می‌انجامد، یکی از مهمترین تحولات، مشارکت پیدا کردن افراد است. افراد با آگاهی از رخدادهای فراتر از محیط خود، از دایره تنگ محیط خود خارج می‌شوند و ذهنی گسترده‌تر پیدا می‌کنند. آشنایی به مسائل جهان و منطقه، باعث می‌شود که در افراد نیاز به مشارکت ایجاد شود. رسانه‌ها در انسان خود محور گذشته، انعطاف ذهنی ایجاد می‌کنند و به او توان همدلی می‌دهند.

### مدلهای توسعه

توسعه بدون سازماندهی و بروکراتیزه کردن نظام اجتماعی ممکن نیست. از آنجا که توسعه و نوسازی به یک معنی تحول تمامی جامعه را در بر می‌گیرد، به برنامه‌ریزی و سیاستگذاری و ایجاد هماهنگی نیاز دارد. ولی از آنجا که توسعه فراگردی است مستمر به ساختارهای سازمانی دائمی نیاز دارد. که بتواند برنامه‌ریزیهای دراز مدت انجام دهد و در عین حال آنقدر انعطاف‌پذیر باشد که با تغییر شرائط خود را سازگار سازد. برای تحقق چنین اهدافی سازمان و بروکراسی مؤثرترین ساختار ممکن است.

در بین سازمان و دیوانسالاری لازم برای توسعه، دولت بیش از همه نقش دارد، هم در بسیج مردم و هم رهبری و هدایت آنها در مسیر توسعه ملی. از این جهت شکل‌گیری دولت ملی و بالندگی آن یکی از شاخصهای رشد و توسعه جامعه است. ولی برای بسیج و هدایت مردم عدالت به تنهایی کافی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از ساختارهای سیاسی مانند احزاب و انجمنها و همه ضرورت دارد تا شکل‌سازی انجام گیرد. تکوین این نوع سازمانهای عقلایی و دولتی و مردمی در کشورهای در حال رشد کار آسانی نیست. برای آنکه این سازمانها فعال و اثرگذار باشند، باید در آنها ضوابط جای روابط را بگیرد و این در جوامع در حال رشد که روابط به ویژه روابط خانوادگی، قبیله‌ای، قومی و دولتی نقش مهمی در همکاری اجتماعی دارد، با موانعی روبرو می‌شود و باعث می‌گردد که افراد در سازمانها نتوانند به هم اعتماد داشته باشند و با هم همکاری کنند.

از سوی دیگر گسترش وسائل ارتباط جمعی در کشورهای در حال رشد، نیاز به پیشرفت را در این کشورها پیدا کرده است، زیرا این رسانه‌ها شیوه‌های تازه‌ای از زیستن، کار کردن و عمل کردن به آنها عرضه می‌کنند که برایشان کاملاً تازگی دارند. این ملت‌ها می‌بینند که فلاکت و فقر می‌تواند جزء لاینفک زندگی نباشد و این امیدهای تازه‌ای را در دل آنها برای تلاش در جهت زندگی بهتر و مرفه‌تر و انسانی‌تر زنده می‌کند. به عبارت دیگر گسترش رسانه‌ها و نظامهای اطلاعاتی عالمگیر از یک سو به این ملت‌ها آگاهی می‌دهد که می‌توانند زندگی بهتری را برای خود فراهم سازند و توانایی این را دارند که سرنوشت خود را در دست گیرند و بر فقر و جهل و بیماری غلبه کنند و از سوی دیگر نیاز به تحقق این آرمانها در آنها شکل می‌گیرد. حاصل آن همان چیزی است که بدان «انقلاب در افزایش انتظارات» یا «انفجار انتظارات» گویند. تجربه نشان داده است که در فراگرد توسعه از آنجا که انفجار انتظارات از امکان پاسخگویی به آنها پیشی می‌گیرد، توسعه غالباً با سرخوردگی و نارضایتی همراه است، و زمینه را برای عصیانها و انقلابهای اجتماعی فراهم می‌کند. از این جهت برنامه‌ریزی و جهت‌گیری توسعه در کشورهای در حال رشد باید به نحوی باشد که نارضایتی را به حداقل برساند و راه را برای تحول ساختاری جامعه هموار سازد.